

بوسه خدا

بدببیارى هاى

فردى تنگنزا!

قهردمان افسانهاى

يا بزدل وامانده؟

هوپا
Hoopa

بد بیاری های

فردی تنگنر!

قهرمان افسانه‌ای

یا بزدل وامانده؟

جک برّند

تصویرگر: تام جلت

مترجم: اعظم مهدوی

تقدیم به
فرزندانم علی، تام و هری
که منبع الهام و خوشی بی‌پایان من هستند.
ج.ب

برای بُرنا

امروز دوباره **گند** زدم به سروصورتم!

بابا بهش می گوید: «کثافت کاری ترو تمیز!»

– بچه یه نگاه به خودت بنداز! اوضاع خیلی **بی ریخته!**

راست می گوید! اگر قیافه ام را می دیدی، می فهمیدی به چه روزی افتاده ام...

اووم... صبر کن ببینم! داری می بینی که...



خوشبختانه بیشتر مردم فقط فردی یا فردی تنگ‌ز صدایم می‌کنند. این‌طوری خیلی خجالت‌آور نیست. مگر اینکه همچین چیزهایی به تهش اضافه کنند:



«فردی! باز که زیبت بازه!»

یا

«آهای فردی تنگ‌زا!»

باز که انگشتت توی دماغته!»

یا

«فردی دلت می‌خواد با عروسک‌های من بازی کنی؟»

این آخری را خواهر کوچکم، جسیکا، می‌گوید. من و جسیکا اتاقمان مشترک است. من عین خیالم هم نیست که با جسی و عروسک‌هایش بازی کنم... فقط کاش جلوی دوست‌هایم این سؤال را نمی‌پرسید. خیلی آبروریزی است. در ضمن جسی فوق‌العاده خطرناک هم هست. اگر یک‌وقت دیدید که می‌گوید من پشتم یک قلمبه دارم، سؤال نکنید، فقط فرار کنید. چون ممکن است آن‌طرف‌ها یک بمب اتمی بوگندو منفجر شود.



خیلی ضایع است که بعد از گندکاری نیشم همین‌طور باز می‌ماند. اما مگر مامان چاره‌ی دیگری برای آدم می‌گذارد؟ کیفم را تا خرخره پر می‌کند از غذا. تازه فقط غذا



که نیست. نوشیدنی عزیزم، لیموناد، هم هست. بعد هم این بلا سر صورت‌م می‌آید و همه‌ی بچه‌ها دور میز جمع می‌شوند، هورا می‌کشند و بهم می‌خندند.

- هی فردی یه کم دیگه لیموناد می‌خوای؟

- به اندازه‌ی کافی خوردم. دمت گرم کوپرا!

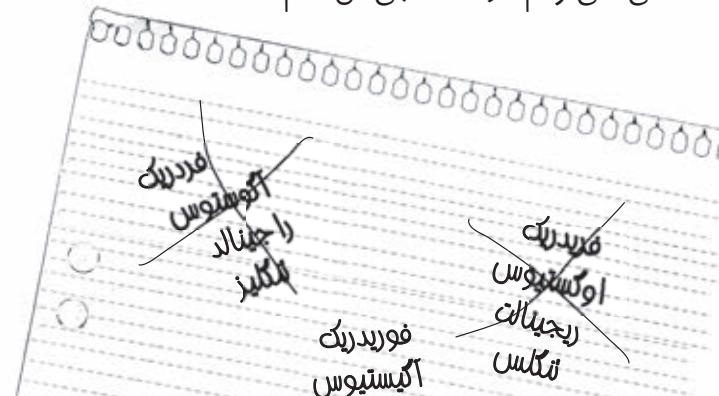
زخم‌وزیلی دست‌هایش را تا آرنج می‌کند توی کاسه و می‌گوید: «من می‌خوام اون‌قدر آب‌نبات بخورم که مریض بشم.»

عجب روز پرماجرای معرکه‌ای! اما قبل از تعریف کردن ماجرای این روز معرکه باید خودم را معرفی کنم.

اسم من فردریک آگوستوس رچینالد تنگ‌ز است.

از آن اسم‌های طولانی و البته یک کوچولو هم خجالت‌آور!

بیشتر وقت‌ها حتی نمی‌توانم درست هجی‌اش کنم!



بعضی وقت‌ها هم با هم بازی جفتک اندازی
راه می‌اندازند.



من یک سگ پیر و گنداخلاق هم دارم به اسم مینس. هرچند
بعضی وقت‌ها یادش می‌رود که پیر است و شبیه توله‌سگ‌ها پیرپیر می‌کند.
این را هم باید اضافه کنم که بابا خیلی مینس را دوست دارد.



و بالاخره بهترین دوستم:

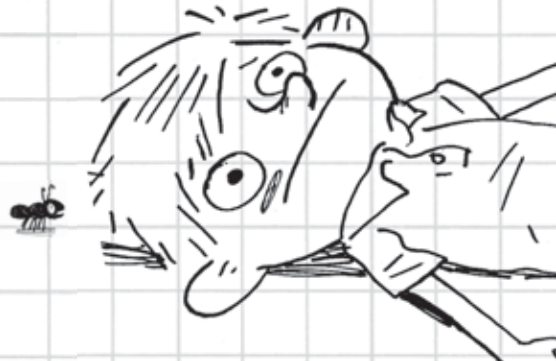
بلاکر!





بد پیاری های فردی تنگنزد
تمومی نداره!

بدترین کابوس هایی که توی زندگی تون دیدین چی ها بودن؟ ... آه! آره! حق با شماست! آخه این چه سؤالیه وقتی حتی یاد آوریش هم مو رو به تن آدم راست می کنه؟! می خواستم این رو بگم: باید خیلی بدشانس باشی که تو یه روز مهم، درست وسط یه کار مهم و جلوی چشم آدم های مهم، این کابوس ها، همه شون با هم، اون هم تو دنیای واقعی بیان سراغت! خب فردی دقیقاً همین قدر بدشانسه! اصل ماجرا اینه که باید تو سواری گرفتن از یه گاو مکانیکی با یه گاوچرون بالفطره رقابت کنه! اما چطوری ممکنه؟! جلد دوم رو که بخونین همه چی دستگیر تون می شه...



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر